

## **Exploring sociologists' critiques of sociology**

Siyavash mousavi Rakati<sup>1</sup>

### **Abstract**

In this qualitative article, we tried to answer the question, what criticisms have sociologists brought to sociology with the descriptive method? The result of which was as follows; It seems that sociological criticism was born in the 19th century and from the psychological criticism; Therefore, not only sociology itself, but also sociological criticism is considered a part of modernity. Criticism that criticizes its own problems from the inside and society's problems from the outside. Therefore, sociology is not only a problematic issue, but also an enlightening issue and a revolutionary issue. Therefore, it challenges all the ideas in the society, so sociology is a protest science, as a revision in all the values, opinions, norms and symbols of the society. In general, sociologists believe that these criticisms are relevant to sociology; a. Why sociology on the two paths of structure-action; subject-object; Is the mind-mind and individual-society stopped? b. Sociology should get out of the non-committal and commercial mode and turn into the enlightening mode; To be able to find out the causes of various problems and changes in the society and activists so that he can solve them. J. Today, the most important mission of sociology is to understand the causes of concern and general indifference and despondency in society. d. Among the three roles, the ruler, the

---

<sup>1</sup> Graduated in Political Sociology PhD, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran,Iran.

ruler's advisor and the researcher, sociologists should avoid the role of the ruler's advisor and choose the role of the researcher; Because the role of the ruler's advisor makes the sociologist not maintain his intellectual and moral integrity. But the role of the researcher makes the sociologist fulfill his main duty, which is to spread rationality, enlighten public opinion, expand awareness and help to develop, establish and maintain democracy.

**key words: Society, criticism, sociologists, sociology, researcher, democracy**

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۲ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۵

Knowledge of political interpretation

دانش تفسیر سیاسی

Vol 5, No 18, Winter 2023

سال پنجم، شماره ۱۸، زمستان ۱۴۰۲

ppt 1-34

صفحات ۳۴-۱

## کندوکاو نقدهای جامعه‌شناسان به جامعه‌شناسی

سید سیاوش موسوی رکعتی<sup>۱</sup>

### چکیده

در این مقاله‌ی کیفی، با روش توصیفی مترصد پاسخ به این سؤال بودیم که جامعه‌شناسان چه نقدهایی به جامعه‌شناسی وارد کرده‌اند؟ که برآیند آن بدین قرار شد؛ به نظر می‌رسد که نقد جامعه‌شناختی در قرن نوزدهم و از درون نقد روان‌شناسی به وجود آمده است؛ بنابراین، نه تنها خود جامعه‌شناسی، بلکه نقد جامعه‌شناختی نیز از ملازمان مدرنیته محسوب می‌شود. نقدی که از درون به مسائل خود و از بیرون به مسائل جامعه نهیب می‌زند؛ بنابراین، جامعه‌شناسی نه تنها یک امر مسئله‌ساز، بلکه یک امر روشنگر و یک امر انقلابی است. لذا، تمامی ایده‌های موجود در جامعه را به چالش می‌کشد، پس جامعه‌شناسی یک علم اعتراضی، به مثابه‌ی تجدیدنظرخواهی در همه‌ی ارزش‌ها، عقاید، هنجارها و نمادهای جامعه است. در مجموع، جامعه‌شناسان معتقدند که این نقدها به جامعه‌شناسی وارد است؛ الف. چرا جامعه‌شناسی بر سر دوراهی ساختار-کنش؛ سوژه-اُبژه؛ عین-ذهن و فرد-جامعه متوقف شده است؟ ب. جامعه‌شناسی باید از حالت غیرتعهدی و کاسب‌کارانه خارج شود و به حالت تنویری و روشنگری تبدیل شود؛ تا بتواند علل مسائل و دگرگونی‌های مختلف را در جامعه و کنشگران دریابد تا بتواند آن‌ها را حل و فصل کند. ج. امروزه مهم‌ترین رسالت جامعه‌شناسی فهم علل نگرانی و حالت بی‌تفاوتی و دل‌مردگی عمومی در

<sup>۱</sup> دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی تهران، ایران

جامعه است. د. جامعه‌شنان باید در بین سه نقش، حاکم، مشاور حاکم و پژوهشگر، از نقش مشاور حاکم دوری کنند و نقش پژوهشگر را انتخاب کنند؛ زیرا نقش مشاور حاکم، باعث می‌شود تا جامعه‌شناس، صداقت فکری و اخلاقی خودش را حفظ نکند؛ اما نقش پژوهشگر باعث می‌شود تا جامعه‌شناس به وظیفه‌ی اصلی خودش که همانا، رواج عقلانیت، روشنگری افکار عمومی، بسط آگاهی و کمک به تکوین، استقرار و حفظ دموکراسی است، عمل کند.

**واژگان کلیدی؛ جامعه، نقد، جامعه‌شناسان، جامعه‌شناسی، پژوهشگر، دموکراسی**

## مقدمه

به نظر می‌رسد که آگاهی شناخت و نقد شناخت در قرن نوزدهم جوامع اروپایی را تحت تأثیر خودش قراردادده بود. به طوری که می‌توان گفت که جوامع اروپایی در قرن نوزدهم به نوعی خودشان را در رویارویی با روشنگری می‌دیدند، روشنگری که در قالب ایدئالیسم و ماتریالیسم از منظر عقل‌گرایی و ماده‌گرایی، انسان و جامعه را تفسیر می‌کرد؛ زیرا در این دوران، انسانی پا به عرصه‌ی حیات می‌گذاشت که دارای گونه‌ای خودآگاهی نسبت به آزادی در جهان بود که نه تنها به کمک خرد و عقلش، بلکه به کمک تجربیاتش هدایت می‌شد. به هر حال روشنگری هم در عرصه‌ی ذهن و هم در عرصه‌ی عین، در سطح جوامع اروپایی هویدا شد و انسان و جامعه را از نظر ذهنی و عینی و یا به عبارتی از نظر انتزاعی و انضمامی مورد توجه خودش قرارداد؛ اما رفته‌رفته بعد عینی و انضمامی روشنگری بر بعد ذهنی و انتزاعی آن غلبه کرد و روشنگری تجربی پا به عرصه‌ی حیات گذاشت؛ بنابراین در چنین وضعیتی هر گونه تفسیری به طور مستقیم وابسته به تجربه بود. فلذا هر گونه شناخت علمی از تجربه حاصل می‌شد، بنابراین عقل‌گرایی در کنار تجربه‌گرایی زمینه‌ی جدیدی را در جوامع اروپایی رقم زد که حاصل این امتزاج، یک ترکیب جدید بود. لذا در چنین فضایی بود که نقد جامعه‌شناختی به مثابه‌ی یک نوع نقد علمی از درون فضای روشنگری و البته از درون نقد روان‌شناسی متولد شد تا انسان و جامعه را در بستر شرایط اجتماعی مورد کندوکاو و ارزیابی خودش قرار دهد.

## یافته‌های پژوهش

در ادامه به یافته‌های پژوهش که آن‌ها در نه قسمت الف. فرآیند نقد جامعه‌شناختی، ب. نقدهای جورج زیمل به جامعه‌شناسی، پ. نقدهای جورج گورویچ به جامعه‌شناسی، ت. نقدهای نوربرت الیاس به جامعه‌شناسی، ث. نقدهای سی‌رایت میلز به جامعه‌شناسی، چ. نقدهای زیگموند باومن به جامعه‌شناسی، ح. نقدهای فوکو به جامعه‌شناسی، خ. نقدهای مکتب انتقادی به جامعه‌شناسی، د. نقدهای پی‌یر بوردیو به جامعه‌شناسی، تنظیم کرده‌ایم؛ می‌پردازیم.

## الف. فرآیند نقد جامعه‌شناختی

نقد جامعه‌شناختی<sup>۱</sup> که پیشینه‌ی آن به‌نوعی به قرن نوزدهم می‌رسد، رویکردی است جوان در دنیای نقد نو، رویکردی که به‌ویژه در سال‌های بین ۱۹۶۰ م و ۱۹۷۰ م و سال‌های پس‌از آن بحث‌های زیادی را برانگیخت. این رویکرد حاصل تعامل بین دو گرایش معرفت‌شناسانه است که به قول رولان بارت<sup>۲</sup> مبنای نظری آن‌ها مادی‌گرایی دیالکتیکی و روانکاوی است و هدفش نوآوری در جامعه‌شناسی است. این رویکرد از یک سوء‌زمینه‌های مختلف ساخت‌گرایی، زیباشناسی و نشانه‌شناسی را در نقد جامعه‌شناسی سنتی وارد می‌کند که از زمان مادام دو استال<sup>۳</sup> و دیگر نویسندگان و منتقدان قرن نوزدهم در نقد فرانسه حضور داشتند و از سوی دیگر، با بها دادن به دیدگاه جمعی، آرجح شمردن آن بر دیدگاه فردی نویسنده و بررسی رابطه‌ی اثر با تاریخ و تحولاتش به‌نقد سنتی جامعه‌شناختی چهره‌ای نو داده است و آن را از تحلیل انحصاری رویدادهای تاریخ از خلال اثر بیرون می‌کشد. در رویکرد جامعه‌شناختی توجه به چندآوایی در متن و آنچه بیانگر دیدگاه‌های حاکم بر جامعه است، اهمیتی خاص می‌یابد. این رویکرد در چهارراه علوم انسانی متفاوت

1 - sociological critique

2 - Roland Barthes

3 - Madame de stael

قرار گرفته است و با دقت از خلال گفت‌وگو متن و ایدئولوژی‌های مطرح‌شده در متن به رابطه‌ی متن با جامعه‌ای که فضای اصلی به وجود آورنده‌ی متن است، می‌پردازد. امروزه نیز متفکران نقد جامعه‌شناختی همچنان در باور خود وابستگی ادبیات نقد را به تاریخ و جامعه از رکن‌های اساسی جامعه‌شناسی نقد می‌دانند. (کهن مویی پور، ۱۳۸۹؛ ۷)

باومن می‌گوید که گاه گفته می‌شود که جامعه‌شناسی، قدرت در ماندگی است؛ اما همیشه به این شکل نیست، به‌خصوص در جاهایی که تحت فشارهای روزافزون، برای انطباق با انتظارات حکومتی، از جامعه‌شناسی برای کشف خود استفاده می‌شود. هیچ تضمینی وجود ندارد که فرد بتواند با بینش جامعه‌شناختی اکتسابی، واقعیت‌های خشک زندگی را از بین ببرد یا از قدرت آن‌ها بکاهد. تفکر جامعه‌شناختی نوعی از تفکر است که قدر آن را فقط کسانی می‌دانند که آن را امری بدیهی تلقی نمی‌کنند و هرگاه که این تفکر به ذهن کسانی خطور می‌کند که آن را بدیهی فرض می‌کنند، از قدر و ارزش آن کاسته می‌شود. (باومن، ۱۳۹۰؛ ۲۹) در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ م و در طول دهه‌های بعدی، جامعه‌شناسی آشکارا به‌صورت علمی چند انگاره‌ای درآمد؛ اما آیا این دقیق‌ترین توصیف از جامعه‌شناسی امروزی است؟

گرچه یک چنین توصیفی مزیت‌های بسیاری دارد، اما ممکن است این نکته نیز مطرح شود که جامعه‌شناسی در سال‌های اخیر دچار تنوع بیشتری شده است، به‌نحوی که قرار دادن رویکردهای مختلف جامعه‌شناسی زیر عنوان تعداد محدودی از انگاره‌ها، کاری بسیار مشکل گشته است. (ریتزر، ۱۳۹۰؛ ۷۶۶) فلذا بر ساختن مدل تازه‌ای<sup>۱</sup> از جامعه‌ی معاصر، که به‌واسطه‌ی تغییرات ژرف در سازمان و کارکرد این جامعه ضرورت یافته است، فقط یکی از وظایفی است که جامعه‌شناسی در آغاز پیدایش عصر پست‌مدرنیته با آن مواجه است. وظیفه‌ای دیگر، که به همان اندازه دشوار است، بازاندیشی درباره‌ی مقوله‌های عمده‌ی جامعه‌شناسی است که در شرایطی شکل گرفته‌اند که اکنون به‌سرعت به گذشته می‌پیوندند.

<sup>1</sup> -New model

جامعه‌شناسی از بدو تولد خود یکی از ملازمان مدرنیته بود و تحقق و غایت مدرنیته را بدیهی فرض می‌کرد و به همین دلیل، وظیفه‌ی خود را مطالعه‌ی آزادی و خدمت به آن از طریق روشنگری تعریف می‌کرد و این مسئله را محور گفتمان خود قرار داد. جامعه‌شناسی اُفق‌های شناختی خود را پرگاری ترسیم کرد که مرکز آن در همان نقطه‌ای قرار گرفته بود که گرایش‌های هم‌سطح‌کننده، همسان‌ساز و تبلیغی عصر مدرن از آن سرچشمه می‌گرفت، بنابراین جامعه، یعنی بزرگ‌ترین کل تحلیلی را که برای جای دادن و گنجاندن همه‌ی تحلیل‌ها در آن در نظر گرفته شده است، با دولت-ملت یکی گرفت. (باومن، ۱۳۸۸؛ ۱۲۰) در ادامه به نقدهای جامعه‌شناسان<sup>۱</sup> به جامعه‌شناسی<sup>۲</sup> می‌پردازیم.

### ب. نقدهای جورج زیمل به جامعه‌شناسی

گرچه بسیاری از همپایگان و بلندپایگان دانشگاهی جورج زیمل<sup>۳</sup>، به‌ویژه آن‌هایی که از نظر علمی از او پایین‌تر بودند، از درخشش خیره‌کننده‌اش ناراحت بودند و احساس خطر می‌کردند، اما دانشجویان و شنوندگان پرشمارتر غیردانشگاهی زیمل که جذب سخنرانی‌هایش شده بودند، مسحور او گشته بودند.

زیمل تا اندازه‌ای، یک نمایشگر بود. بسیاری از معاصران او که شرحی از سخنرانی‌های زیمل برجای گذاشته‌اند، تأکید کرده‌اند که به نظر آن‌ها چنین می‌نمود که او در حین سخنرانی، خلاقانه می‌اندیشید. او یک مرد مسلط بر صحنه بود که در گرماگرم سخنرانی‌هایش به انواع اداها و حرکات متوسل می‌شد؛ گاه درنگ می‌کرد و سپس بارانی از افکار مسحورکننده را ناگهان بر شنوندگانش فرومی‌بارید. زمانی که زیمل در مقاله‌ی معروفش از خود پرسیده بود؛ «جامعه چگونه امکان‌پذیر می‌شود؟»<sup>۴</sup>، در واقع از این پرسش کانت الهام گرفته بود که طبیعت چگونه امکان‌پذیر است؟<sup>۵</sup> (کوزر، ۱۳۸۲؛ ۲۷۹-۲۷۲)

<sup>۱</sup> -Sociologists

<sup>۲</sup> -Sociology

<sup>۳</sup> -Georg Simmel

<sup>۴</sup> -How is society made possible?

<sup>۵</sup> -How is nature possible



زیمل که برخی او را بنیان‌گذار مکتب صوری<sup>۱</sup> در جامعه‌شناسی می‌دانند، جامعه را فرآیندی واقعی می‌دانست نه انتزاعی و به این ایده تکیه کرد که جامعه‌شناسی باید بر تحلیل نظام‌اند صورت‌های اجتماعی متمرکز شود. اصرار وی به این امر که در جامعه‌شناسی باید بیش‌ترین تمرکز بر بررسی صورت‌های کنش اجتماعی باشد، پاسخی قاطع به آن دسته از تاریخ‌دانان و دیگر متفکران علوم انسانی بود که منکر آن بودند که علوم اجتماعی قادر به تبیین نوآوری و بی‌همتایی پدیده‌های تاریخی است. زیمل به هیچ‌وجه منکر بی‌همتایی رویدادهای تاریخی خاص نبود.

او معتقد بود در صورت بهره‌گیری از رویکرد جامعه‌شناختی، نیازی به پرداختن به بی‌همتایی رویدادها نیست، بلکه در عوض باید به همسانی‌های زیربنایی آن‌ها پرداخته شود. زیمل به منظور توجیه نظرش به این نکته اشاره کرد که می‌توان صورت‌های مشابهی از روابط اجتماعی یافت که درون‌مایه‌های متفاوتی دارند و بالعکس می‌توان صورت‌های کاملاً متفاوتی از روابط اجتماعی را یافت که در تعقیب منافع اجتماعی مشابهی هستند. از دید زیمل، جهان واقعی از تعداد بی‌شماری رویداد، کنش، کنش متقابل و غیره تشکیل شده است. برای رهایی از سردرگمی در این شبکه‌ی پیچ‌درپیچ واقعیت، افراد می‌کوشند با تعیین الگوها یا صورت‌ها، به آن نظم بخشند.

درواقع، یکی از مهم‌ترین مسائل موردتوجه زیمل، صورت کنش‌های متقابل اجتماعی به‌جای محتوای آن‌هاست؛ بنابراین از نظر او، افراد به‌جای برخورد با مجموعه‌ای سردرگم‌کننده از رویدادهای خاص، با شمار محدودی از صورت‌ها، سروکار دارند. جامعه‌شناس نیز باید همان کاری را بکند که افراد عادی می‌کنند، یعنی تعیین شمار محدودی از صورت‌ها برای واقعیت‌های اجتماعی، به‌ویژه برای کنش‌های متقابل اجتماعی، به‌نحوی که بهتر قابل تحلیل باشند. (دیلینی، ۱۳۸۷؛ ۱۷۶-۱۷۵) در ادامه به نقد جامعه‌شناس دیگری از جامعه‌شناسی می‌پردازیم.

<sup>1</sup> -Formal school

### پ. نقدهای جورج گورویچ به جامعه‌شناسی

جورج گورویچ<sup>۱</sup> گر چه به شدت کارل مارکس<sup>۲</sup>، جورج زیمل<sup>۳</sup> و ماکس وبر<sup>۴</sup> را مورد انتقاد قرار می‌دهد؛ ولی بسیار نیز تحت تأثیر آنها است. او با فراگیری دیالکتیکی فرد و جامعه از کولی و نیز در فرآیند تفهیمی وبر، در برابر دیدگاه دیالکتیک اُسلوبی هگلی، دیالکتیک چند اُسلوبی را معرفی می‌کند که متضمن ابعاد مثبت و کارکردهای سازنده در جامعه‌شناسی است. او با گرایشی روشن به سوی جامعه‌شناسی پدیداری<sup>۵</sup>، ظاهراً دین عظیمی به سنت جامعه‌شناسی آلمانی و ادامه‌ی آن به جامعه‌شناسی آمریکایی دارد. گورویچ دیالکتیک بی‌سنت<sup>۶</sup> پرودن را به دیالکتیک چند اُسلوبی تبدیل نمود و از آزادگرایی<sup>۷</sup> به سنت جامعه‌ی همه‌گرایی انسان‌گرایانه<sup>۸</sup> رسید. گورویچ معتقد بود علم به‌راستی از فلسفه جداست و در این جدایی هرگونه پیوندی که از قبل آنها را همراه کرده بود، گسسته شده است. لذا واقعیت-آن گونه که در تجربه و با اسلوب‌های دیالکتیکی برملا می‌شود- تنها ملاک و مبنای حقیقت است. از آنجاکه باورهای گورویچ ریشه در مکتب اثبات‌گرایی دورکیمی دارد، سخت پایبند اصول تجربه‌گرایی اثبات‌گرایانه است؛ ولی از سویی کشش و جذبه‌ی جامعه‌شناسی آلمانی و سنت میدی او را به‌راحتی تسلیم خود کردند. از این‌رو اندیشه‌ی او را باید تلفیقی از اثبات‌گرایی، تفسیرگرایی، پدیدارگراییانه و کنش‌گرایانه دانست که نهایتاً تحت عنوان تجربه‌گرایی تند دیالکتیکی، عرضه می‌گردد. (تنهایی، ۱۳۸۷؛ ۲۴۳)

1-George Gurvitch

2-Karl Marx

3-Gerrg Simmel

4-Max Weber

5-Phenomenological Sociology

6-Non-synthesis

7-Anarchism (که به‌غلط هر چو مرج ترجمه شده است)

8-Humanistic Pluralism

در مجموع گروویچ نقدهای ذیل را به جامعه‌شناسی وارد می‌کند. نقد اول؛ در آغاز جامعه‌شناسی به‌مثابه‌ی فلسفه‌ی تاریخ بود، اما باگذشت زمان تفاوت این دو علم مشخص شده است.

نقد دوم، در گذشته جامعه‌شناسی واقعیت اجتماعی را به‌صورت پیوسته مطالعه می‌نمود؛ در صورتی که جامعه‌شناسی معاصر بیش‌ازپیش واقعیت اجتماعی را به‌صورت افتراقی و انحصالی موردبررسی قرار می‌دهد و از تعمیم و پیوستگی آن به‌شدت پرهیز می‌کند. نقد سوم؛ در گذشته صحبت از جامعه‌ی انسانی واحد بود، در صورتی که امروزه صحبت از جوامع متعدد است.

نقد چهارم؛ جامعه‌شناسان کلاسیک معتقد بودند که همه‌ی جوامع مسیر مشخصی را طی می‌کنند، در صورتی که اعتقاد به اصل پیوستگی سرابی بیش نیست و نظریه‌ی تحول انواع دیگر اعتباری ندارد. به‌طوری که باید گفت در جوامع ابتدایی این موارد وجود ندارد.

نقد پنجم؛ جامعه‌شناسی در قرن نوزدهم به جامعه‌شناسی نظم و جامعه‌شناسی تغییر تقسیم می‌شد و جامعه‌شناسان همه‌ی بحران‌ها، تضادها و تناقضات حیات اجتماعی را در این دو اصطلاح خلاصه می‌کردند. در صورتی که جامعه‌شناسی معاصر این‌گونه نیست. به‌عنوان مثال آنچه از دیدگاهی دیگر بی‌نظمی به نظر می‌رسد و یا آنچه از نظر کودک نظم است، ممکن است از نظر یک بزرگسال بی‌نظمی باشد یا آنچه از نظر دولت نظم است ممکن است از نظر کلیسا بی‌نظمی باشد.

نقد ششم؛ در قرن نوزدهم این تصور وجود داشت که بین فرد و جامعه تضاد وجود دارد و این‌ها در مقابل هم قرار دارند. در صورتی که اگر مسئله از دیدگاه درستی نظاره شود، فرد و جامعه را عناصر مخالف و منافی نمی‌توان تصور کرد. بلکه مکمل یکدیگرند، به‌طوری که باید گفت فرد و جامعه بدون یکدیگر نمی‌توانند وجود داشته باشند و در هم حل می‌شوند. نقد هفتم؛ روان‌شناسان معتقدند جامعه‌شناسی را می‌توان جزء روان‌شناسی اجتماعی به‌حساب آورد، در صورتی که جامعه‌شناسان نیز معتقدند می‌توان روان‌شناسی را در

جامعه‌شناسی مستحیل نمود. مجادلات گابریل تارد و امیل دورکیم در این مورد مشهور خاص و عام است. فلذا یک تناسب غلط راجع به جامعه‌شناسی و روان‌شناسی به وجود آمد که صحیح نیست.

نقد هشتم؛ قلمرو جامعه‌شناسی و روان‌شناسی بر هم منطبق نیستند، بنابراین اشتباه محض است اگر آن‌ها را یکسان تلقی کنیم.

نقد نهم؛ جامعه‌شناسان قرن نوزدهم ابتدا واقعیت اجتماعی را به عوامل منفرد تجزیه می‌کردند- که در واقع همین عمل خاصیت اجتماعی آن را زایل می‌ساخت- سپس با اجرای چنین روش نادرستی مکاتب به اصطلاح جامعه‌شناسی یکی پس از دیگری زاده شدند که واقعیت اجتماعی را به سود واقعیت‌های غیراجتماعی از بین می‌بردند.

نقد دهم؛ گورویچ می‌گوید که اصولاً این سؤال مطرح است که چرا جامعه‌شناسان تاکنون نتوانسته‌اند حتی در مورد یک قانون جامعه‌شناسی به توافق برسند؟<sup>۱</sup> حقیقت این است که جامعه‌شناسان معتبر قرن بیستم دیگر در پی کشف و تدوین قوانین جامعه‌شناسی نیستند و دلیل انصرافشان را در جستجوی قانون یا رشد ناکافی جامعه‌شناسی ذکر کرده‌اند و یا آن‌که موضوع و روش خاص جامعه‌شناسی را یادآوری شده‌اند که امکان تدوین قانون را از آن سلب می‌کند.

نقد یازدهم؛ گورویچ می‌گوید که جامعه‌شناسی قرن نوزدهم گرفتار مسائل نادرستی همانند؛ الف؛ مسئله‌ی سرانجام انسانیت<sup>۲</sup>، ب؛ مسئله‌ی جامعه‌شناسی یا فلسفه‌ی تاریخ<sup>۳</sup>، پ؛ مسئله‌ی جامعه‌شناسی نظم یا جامعه‌شناسی تغییر<sup>۴</sup>، ت؛ مسئله‌ی جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی و یا به عبارت دیگر مسئله‌ی مقابله‌ی امر روانی و امر اجتماعی<sup>۵</sup>، ث؛ مسئله‌ی عامل مسلط<sup>۶</sup>،

<sup>۱</sup> -Why have sociologists so far been unable to agree on a sociological law?

<sup>۲</sup> -The question of the end of humanity

<sup>۳</sup> -The question of sociology or philosophy of history

<sup>۴</sup> -The problem of the sociology of order or the sociology of change

<sup>۵</sup> -The problem of sociology or psychology, or in other words, the problem of the psychological and the social

<sup>۶</sup> -The dominant agent problem

ج؛ مسئله‌ی قوانین اجتماعی<sup>۱</sup> بود. در پایان گورویچ می‌گوید جامعه‌شناسی قرن بیستم با رها کردن همه‌ی این مسائل نادرستی که به طرز جزمی و بی‌ثمر مطرح شده بودند، حتی در بحبوحه‌ی بحرانی که هم‌اکنون با آن مواجه است از قدرت بی‌مانندی برای تجدید حیات بهره‌منداست. فلذا جامعه‌شناسی در حال حاضر مشغول تصفیه و تجدیدنظر در مفاهیم، روش و تکنیک‌هایش است؛ بنابراین معتقدم جامعه‌شناسی باید در جستجوی ترکیبی میان توصیف تجربی و تبیینی عقلانی باشد، بر این اساس وقتی جامعه‌شناسی به حل این مسائل فائق شد، دوران پختگی و کمالش فرا خواهد رسید.

درواقع گورویچ اگرچه به تجربه‌گرایی تند باور داشت، ولی در تدوین مشخصات این گونه جوامع با تخیل جامعه‌شناختی بسیار خوبی به توصیفی در قلمرو جامعه‌شناسی آینده<sup>۲</sup> دست یافت و به همین دلیل جامعه‌ی برنامه‌ای جمع‌گرای همه‌گرایانه را، باید نوعی مدینه فاضله و الگوی آرمانی جامعه‌ی سالم تلقی کرد، اگرچه گورویچ از به کار بردن واژه‌های جامعه‌ی آرمانی و یا جامعه‌ی سالم پرهیز می‌کند و یا گاهی آن‌ها را مردود می‌شمارد؛ اما به نظر گورویچ جوامع فوق در برخی خصیصه‌ها و در بعضی از جوامع امروزی، تحقق یافته‌اند. (تنهایی، ۱۳۹۱؛ ۴۵۸-۳۷۶) در ادامه به نقد دیگری می‌پردازیم.

### ت. نقدهای نوربرت الیاس به جامعه‌شناسی

به نظر نوربرت الیاس، مطالعه روی فرآیندهای متمدن شدن، باعث می‌شود که بسیاری از مسائل امروزی مطرح در جامعه‌شناسی حل شود. جامعه‌شناسی در مرحله‌ی کنونی رشد خود، رشته‌ای گسیخته و تجزیه‌شده است؛ درواقع این رشته شامل پارادایم‌های زیادی است که هر یکسرقابت با دیگری را دارد. این پارادایم‌ها، هر یک به صورت، برحسب اشکال مختلف معضل ساختار-کنش در یک تقسیم‌بندی قرار گرفته‌اند. به‌اجمال می‌توان گفت که برخی دیدگاه‌ها و نظریات، مانند اشکال مختلف پارادایم ساختارگرایی، توجه خود را به

<sup>۱</sup> -The problem of social laws

<sup>۲</sup> -Sociology of future

ساختارهای اجتماعی و این که این ساختارها چگونه به وجود می‌آیند، معطوف کرده‌اند؛ بنابراین این توجه و دقت اغلب منتهی به این دیدگاه می‌شود که افراد صرفاً به وسیله‌ی نیروهای بیرونی، هدایت می‌شوند، گروهی دیگر، مانند پارادایم‌های تعامل‌گرایی سمبلیک و روش‌شناسی قومی، توجه خود را به توانایی‌های فعال و خلاق در نزد سوژه‌ی فردی که از نظر آن‌ها دیگر پارادایم‌ها آن را نادیده گرفته‌اند، معطوف کرده‌اند.

با وجود این، چنین توجهی اغلب به این دیدگاه منجر می‌شود که افراد در خلأ و به‌دوراز یکدیگر به حیات خود ادامه می‌دهند. بدین ترتیب توضیح این که افراد چگونه ناگزیر می‌شوند به جای فعالیت به یک سیاق، شیوه‌ی دیگری را برگزینند، به صورت امری دشوار درمی‌آید. اخیراً نظریه‌پردازان بسیاری تلاش کرده‌اند تا نظریه‌هایی را با ترکیب و ادغام این دو دیدگاه افراطی تدوین کنند که شاید برجسته‌ترین این افراد آنتونی گیدنز و نظریه‌ی ساخت‌یابی یا ساختاربندی<sup>۱</sup>، او باشد.

با این همه حتی این نظریه‌ها نیز نمی‌تواند دوراهی ساختار-کنش را بدون تأکید بر یکی و کم‌بها دادن به دیگری، پشت سر بگذارند؛ اما الیاس این سؤال را مطرح می‌کند که چرا جامعه‌شناسان بر سر دوراهی ساختار-کنش متوقف شده‌اند؟ به عبارتی آیا دوراهی ساختار-کنش پشت سر گذاشته خواهد شد؟ (استونز، ۱۳۷۹؛ ۲۲۱-۲۲۰)

درواقع این سؤال مقدمه‌ی نقدهایی است که الیاس به جامعه‌شناسی وارد می‌کند، در ادامه به تشریح این نقدها می‌پردازیم. نقد اول؛ الیاس می‌گوید که ابتدا لازم است موضوع جامعه‌شناسی تعریف شود، زیرا سوء تفاهم‌ها همیشه با استفاده از واژه‌ی جامعه آغاز می‌شود؛ بنابراین گفته می‌شود که موضوع جامعه‌شناسی مطالعه‌ی جامعه است؛ اما منظور از جامعه به هیچ وجه روشن نیست؛ زیرا جامعه‌شناسی بیش‌تر به مثابه‌ی علمی جلوه می‌کند که در جستجوی موضوع خودش است.

<sup>1</sup> -Theory of construction or structuring

بنابراین برای تعریف جامعه ابتدا باید تصویر انسان را در جهت ساختن یک «انسان جامعه‌شناختی» بازسازی کرد که چیزی متفاوت از تصویر «انسان بسته» باشد.

نقد دوم؛ الیاس می‌گوید که یکی از عمده‌ترین کمبودهای فعلی جامعه‌شناسی نظری سنتی این است که تحقیق در اکثر موارد به مطالعه‌ی جامعه در چشم‌انداز «آن‌ها» بسنده کرده و فراموش می‌کند که به روشی سیستماتیک چشم‌اندازهای «من» و «ما» را به کمک ابزارهای مناسب مطالعه کند. برای برون‌رفت از این بن‌بست باید جامعه‌شناسی را با عزمی راسخ به سمت مطالعه‌ی فرآیندها، دگرگونی‌ها و روابط چرخانند.

نقد سوم؛ الیاس می‌گوید که جامعه‌شناسان باید سعی کنند به جای تکیه بر اُسطوره‌ها، باورها و نظریات فلسفی، مشاهدات وقایع را جایگزین نظریه‌ها نمایند.

نقد چهارم؛ الیاس می‌گوید جامعه‌شناسی باید از رویکرد دوگانه‌گرایی سوژه - اُبژه، ساختار-کنش، ذهن-عین، فرد-جامعه، بدن-روح، امر فیزیکی - امر اجتماعی، طبیعت-انسان، علت-معلول که پارادایم سنت فکری ما را می‌سازد، راهی پیدا کند و این جزء با تفکر و رویکرد پیکربندی امکان‌پذیر نیست. درواقع جامعه‌شناسی با رویکرد پیکربندی اجازه می‌دهد تا تضاد میان امر درونی با امر بیرونی پرهیز نماید. (هنیش، ۱۳۸۹؛ ۱۴۰-۱۲۵)

نقد چهارم؛ الیاس می‌گوید که مفاهیم اساسی در جامعه‌شناسی عبارت‌اند از؛ فرآیند تمدن و جامعه‌شناسی پیکربندی؛ اما منظور هر کدام از این مفاهیم از نظر الیاس چیست؟ به‌هرحال می‌دانیم که اثر بزرگ الیاس، کتاب فرآیند تمدن<sup>۱</sup> است. الیاس در این کتاب به بررسی تحول آداب و رسوم در جامعه‌ی غربی از دوره‌ی رنسانس می‌پردازد، همچنین در جلد دوم این کتاب تحت عنوان پویایی غرب، به بررسی تاریخی و سنتزی انسان‌شناختی از پدیده‌های مشاهده‌شده می‌پردازد.

<sup>1</sup> -The process of civilization

اما منظور از جامعه‌شناسی پیکربندی<sup>۱</sup> از نظر الیاس چیست؟ از منظر الیاس پیکربندی به هر وضعیت انضمامی وابستگی متقابل از بازی کارت‌ها تا ملت‌ها اطلاق می‌شود. پیکربندی مفهومی با هندسه متغیر است که هم در گروه‌های کوچک مصداق دارد و هم در جامعه‌های کلان با هزاران یا میلیون‌ها فرد در وابستگی متقابل. موضوع آن خواه معلمان و شاگردان یک کلاس درس باشند، پزشکان و بیماران یک مرکز درمانی، مشتریانی همیشگی یک چایخانه یا کودکان یک کودکستان، همه در مجموعه پیکربندی‌های نسبتاً شفافی تشکیل می‌دهند.

به عبارت دیگر پیکربندی، چیزی جز نظام کنش متقابل نیست؛ بنابراین از منظر افراد؛ وقتی به اشخاص به مثابه‌ی جامعه نگاه می‌کنیم، با ساختارها سروکار داریم؛ اما وقتی به مثابه‌ی افراد نگاه می‌کنیم، پیکربندی نامیده می‌شود.

نقد پنجم؛ الیاس می‌گوید که من مخالف متافیزیک هستم؛ زیرا این نوع تفکر مانع درک واقعی و فرآیندی انسان می‌شود؛ بنابراین انسان و جامعه را تنها باید در حرکتش رصد کرد و درک نمود، مسئله‌ای که جامعه‌شناسی به آن توجه ندارد.

نقد ششم؛ الیاس می‌گوید که من مخالف غایت‌شناسی هستم؛ زیرا این نوع تفکر باعث می‌شود تا علت واقعی پدیده‌ها و رویدادها را نشناسیم. در صورتی که از منظر جامعه‌شناسی انسان‌ها محصول کنش هستند و کنش‌ها هم ساختارها را تکوین می‌دهند؛ بنابراین انسان و جامعه محصول قدرت‌های فوق انسانی و متافیزیکی نیست، در صورتی که در جامعه‌شناسی هنوز این مسئله مشخص نشده است. (تکرار ارجاع؛ ۱۶-۱۵)

نقد هفتم؛ الیاس می‌گوید من مخالف هنجار گذاری هستم، زیرا برای این باور هستم که هنجار گذاری باعث تضعیف جامعه‌شناسی می‌شود؛ بنابراین جامعه‌شناسی باید عمیقاً تجربی شود.

<sup>1</sup> -Sociology of configuration



نقد هشتم؛ الیاس می‌گوید که همه‌ی مسائل کاذب در جامعه‌شناسی باید حذف شوند. در واقع الیاس می‌گوید، جامعه‌شناسی در صورتی جامعه‌شناسی خواهد شد که همه‌ی مسائل کاذب را به مثابه‌ی ماهیت‌های متافیزیکی، دیدگاه‌های فلسفی و آرمان‌های هنجاری را کنار بگذارد.

نقد نهم؛ الیاس می‌گوید که فرق نگذاشتن بین آرمان و واقعیت، در تفکر دانشمندان به پدید آمدن گرایشی منجر می‌شود که به موجب آن تصور می‌کند که کنش‌های انسانی با شکل خاصی، اداره شود که این مسئله جامعه‌شناسی را از رسالت اصلی خودش دور می‌کند.

نقد دهم؛ الیاس می‌گوید که من مخالف علیت‌گرایی هستم؛ زیرا این نظریه راه‌های پُرشمار را به روی علوم اجتماعی می‌بندد. در صورتی که باید با رویکرد چندجانبه به پدیده‌ها و مسائل اجتماعی نگاه شود؛ بنابراین الیاس می‌گوید اگر ما از یک علم یگانه و یا یک روش یگانه بحث کنیم، در واقع به راه نادرستی رفته‌ایم و گرفتار خیال باطل شده‌ایم. خیال باطلی که به باورهای قدیمی شبیه است که یک داروی عام برای درمان همه‌ی بیماری‌ها وجود داشته باشد. فلذا بیهوده است که جامعه‌شناس در صدد تحمیل یگانه مدل تفسیری معتبر برای همیشه و در همه‌ی حوزه‌های علوم اجتماعی برآید.

نقد یازدهم؛ الیاس می‌گوید نقش جامعه‌شناس این است که یکی از این قطب‌ها، سوژه-اُبژه، ذهن-عین، ساختار-کنش، فرد-جامعه، آمرفیزیکی-آمراجتماعی، بدن-روح، انسان-طبیعت را به زیان دیگری برتری دهد. همچنین وظیفه‌اش این نیست که پدیده‌های مشاهده‌شده در میدان تحقیق را با یکی از این هستی‌ها تبیین کند. وظیفه‌اش این است که موقعیت‌های متفاوت احراز شده روی این محورها و شیوه‌های متفاوتی که از گذار آن‌ها انسان‌ها رابطه‌شان را با دنیا تجربه و تفسیر می‌کنند را توصیف و آشکار کند.

نقد دوازدهم؛ الیاس می‌گوید که مخالف جدار بندی میان رشته‌های دانشگاهی هستم، زیرا این رشته‌ها به صورت مستقیم و غیرمستقیم، مریی و نامریی، آشکار و پنهان به هم وابسته

هستند؛ بنابراین در یک ارتباط متقابل هستند که باید این ارتباط تقویت شود نه هرروز با تخصصی شدن علوم ضعیف‌تر گردد. شاید روزی جامعه‌شناسی قادر باشد که رسالت دوگانه‌اش را به‌تمامی به عهده گیرد، یعنی هم یک ابزار قابل فهم برای تجربه باشد و هم یک راهنمای عمل برای تحقیق باشد. (تکرار ارجاع؛ ۱۶۱-۱۴۰) در ادامه به نقد دیگری می‌پردازیم.

### ث. نقدهای سی‌رایت میلز به جامعه‌شناسی

سی‌رایت میلز<sup>۱</sup> شاید در ابتدا یک جامعه‌شناس حاشیه‌نشین<sup>۲</sup> بود؛ اما رفته‌رفته به یک جامعه‌شناس متعهد<sup>۳</sup>، منتقد<sup>۴</sup> و سنت‌شکن<sup>۵</sup> تبدیل شد. (سیدمن، ۱۳۹۰؛ ۱۳۴) انسانی که در زندگی شخصی و دانشگاهی خود نیز فردی وارسته و از سجایای اخلاقی خاصی برخوردار بود. در واقع شغل دانشگاهی و تحقیقات برای او رسالتی روشنفکرانه بود. به همین خاطر هیچ‌گاه در بند مقام، عنوان و سایر امتیازاتی که همکارانش در طلب آن‌ها بودند، نبود. در واقع همان‌طوری که از جامعه‌شناسی غیرمتعهد و کاسب‌کارانه بیزار بود، از عناوین و ضوابطی که میان او و شاگردانش فاصله ایجاد می‌کرد، گریزان بود. فلذا همواره در کلاس‌ها، وقت اضافی خودش را به مباحثه و مجادله با دانشجویانش می‌گذراند. در مجموعه او معتقد به جامعه‌شناسی همگانی<sup>۶</sup> بود. در ادامه به نقدهای میلز به جامعه‌شناسی می‌پردازیم.

نقد اول؛ میلز می‌گوید که جامعه‌شناسی اصالتاً تاریخی و تطبیقی است و به همین دلیل نسبت به جامعه‌شناسانی که جامعه‌شناسی را به صورتی مصنوعی و مبالغه‌آمیز تقسیم و مثله می‌کنند، بسیار خشمگین است. فلذا او در مقالات خودش، ضرورت تحقیقات تاریخی و

<sup>1</sup> C.wright mills

<sup>2</sup> -Marginal sociologist

<sup>3</sup> -Committed sociologist

<sup>4</sup> -Reviewer

<sup>5</sup> -Breaking the tradition

<sup>6</sup> General sociology

تطبیقی را مدنظر قرار داده و جامعه‌شناسان را دعوت به پاسداری از رسالت علوم اجتماعی کلاسیک می‌کند.

نقد دوم؛ میلز می‌گوید که جامعه‌شناسان باید از طریق بینش جامعه‌شناسی بتوانند تاریخ جامعه و سرگذشت فردی و روابط میان آن‌ها را درک کنند، در واقع توجه به این رسالت از جمله صفات برجسته‌ی محققان اجتماعی کلاسیک است، بنابراین از طریق بینش جامعه‌شناسی است که انسان معاصر امیدوار است که علل حوادث و دگرگونی‌ها را در جامعه و ذهن دریابد تا آن‌ها را حل و فصل کند.

نقد سوم؛ میلز می‌گوید که امروزه مهم‌ترین رسالت سیاسی روشنفکرانه‌ی دانشمندان علوم اجتماعی در این است که علل نگرانی و حالت بی‌تفاوتی و دل‌مردگی عمومی را بررسی و بیان کنند. دانشمندان دیگر، از جمله دانشمندان علوم فیزیکی، هنرمندان و تمامیت جامعه‌ی روشنفکران چنین رسالتی را برای دانشمندان علوم اجتماعی قائل‌اند. به همین دلیل من معتقدم که علوم اجتماعی امروز مبین عمومی عصر فرهنگی معاصر درآمده و بینش جامعه‌شناسانه هم مهم‌ترین نوع بینش است که بدان نیاز داریم. (میلز، ۱۳۸۹؛ ۲۸-۱۱)

نقد چهارم؛ میلز می‌گوید که وظیفه‌ی جامعه‌شناسی تبدیل فلسفه به علم است. نقد پنجم؛ میلز می‌گوید که چون جامعه‌شناسی علمی کاملاً گسترده است بنابراین جامعه‌شناس باید یک دانشمند جامع‌العلوم باشد.

نقد ششم؛ میلز می‌گوید که ما مفاهیم را مفاهیم جامعه‌شناسانه می‌نامیم؛ زیرا این مفاهیم می‌توانند در مورد انواع رفتارهای اجتماعی به کار روند. وظیفه‌ی جامعه‌شناس این است که این مفاهیم را جمع‌آوری و تحلیل نماید. این مفاهیم برای تحلیل تجربی داده‌های معینی از قبیل نرخ‌ها، جرائم، خودکشی یا شرکت مردم در انتخابات قابل استفاده است.

فلذا بعضی اوقات عبارت نظریه‌ی اجتماعی برای عرضه کردن منظم این مفاهیم و تفسیرات آن‌ها به کار می‌رود.

نقد هفتم؛ میلز می‌گوید که تحقیقات اجتماعی امروز در غالباً در خدمت مستقیم ارتش، مددکاران اجتماعی، زندانبان‌ها و سرمایه‌داران است؛ بنابراین بهره‌برداری دیوان‌سالاری از تحقیقات علوم اجتماعی به میزان زیادی متداول گشته است و بدون تردید افزایش بیشتر پیدا خواهد کرد.

تحقیقات اجتماعی توسط دانشمندان و همچنین دیگران برای مقاصد سیاسی خاص نیز مورد استفاده قرار گرفته است. در حقیقت ایدئولوژیکی علوم اجتماعی به‌عنوان یک واقعیت اجتماعی جزء ذات آن است. در هر جامعه‌ای درباره‌ی ماهیت آن به‌خصوص از شعارهایی که نظام قدرت و روش‌های سلطه را توجیه می‌کنند، پندارهایی وجود دارد. تصورات و پندارهای موجود شباهت‌ها یا تفاوت‌هایی داشته باشد اما پیوسته اشاره‌ی ضمنی به آن‌ها دارد. ولی به‌محض این‌که این اشارات ضمنی شناخته شود به شکل‌های زیر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

نقد هشتم؛ میلز می‌گوید که چرا دارای جامعه‌شناسی مثله شده هستیم؟ بعد هم این‌گونه پاسخ می‌دهد؛ به عقیده‌ی من تقسیم‌بندی بخش‌های دانشگاهی تا حدودی موجب این شیوه شده است. جامعه‌شناسان غالباً شکوه دارند که سایر دانشمندان علوم اجتماعی مقام و منزلتی خاصی برای آن‌ها قائل نیستند. به نظر می‌آید جامعه‌شناسان مانند آگوست کنت و تالکوت پارسونز در جستجوی منزلتی خاص، منزلتی متفاوت از اقتصاد و علوم سیاسی برای خود هستند. با این وصف من فکر نمی‌کنم محدودیت‌های رشته‌ای و رقابت‌های بخش‌های دانشگاهی دلیل کافی برای عدم توجه به مسائل ساختی اجتماعی است. (تکرار ارجاع؛ ۱۰۶-۳۰)

نقد نهم؛ میلز می‌گوید که همان‌طوری که جوانان فسادپذیرند، دانشمندان مسن‌تر هم که عنوان فیلسوفان علم را دارند، فسادپذیر هستند، فلذا باید همواره مراقب بود و به دفاع از جایگاه علم و دانشمندان پرداخت.

نقد دهم؛ میلز می‌گوید جامعه‌شناسی هنوز به مرحله‌ای نرسیده که بتواند زمینه‌ی مساعدی را برای مهندسی اجتماع فراهم کند. تقریباً ۲۵۰ سال-از زمان گالیله تا شروع انقلاب صنعتی- طول کشید تا علوم طبیعی توانست تأثیر عظیمی در تاریخ جهان بگذارد، درحالی‌که از عمر تحقیقات اجتماعی بیش از چهار دهه نمی‌گذرد. حال اگر بخواهیم تحقیقات اجتماعی را مورد استفاده عملی سریع قرار دهیم چه‌بسا اصلاً جریان طبیعی آن را مختل کنیم.

نقد یازدهم؛ میلز می‌گوید که علوم اجتماعی ممکن است دچار آشفتگی باشد ولی این آشفتگی باید کشف شود نه این که بر سر آن عزا گرفت. علوم اجتماعی ممکن است بیمار باشد ولی شناخت این واقعیت می‌تواند تشخیصی برای بهبود آن باشد.

نقد دوازدهم؛ میلز می‌گوید که ما به‌عنوان دانشمندان علوم اجتماعی نمی‌توانیم قبول کنیم که با عناصر بی‌جان یا فیزیکی سروکار داریم. هیچ جامعه‌ای همانند آن جامعه‌ی تخیلی نظامی دارای ساخت‌های مشخص نیست.

دانشمندان علوم اجتماعی که پیوسته از پیشگویی و اداره‌ی رفتار بشری صحبت می‌کنند به‌غلط فرض می‌کنند که رفتار بشری قابل پیش‌بینی است. (تکرار ارجاع، ۱۴۷-۱۱۰)

نقد سیزدهم؛ میلز می‌گوید که به‌تصور من دانشمند علوم اجتماعی سه نقش اساسی دارد؛ یکی به‌مثابه‌ی حاکم، دیگری به‌مثابه‌ی مشاور حاکم و دیگری به‌مثابه‌ی محقق. در بین این نقش‌ها بدترین نقش برای یک دانشمند علوم اجتماعی، این است که مشاور حاکم باشد؛ زیرا باعث می‌شود تا اندیشمند علوم اجتماعی صداقت فکری و اخلاقی خودش را مخدوش کند و چه‌بسا حفظ نکند. چه‌بسا این نقش باعث شود تا اندیشمند علوم اجتماعی نتواند آزادانه وظیفه‌ی عملی خودش را انجام دهد. زیرا به‌تصور من برای یک مشاور کار بسیار ساده‌ای است که خود را فیلسوف و ارباب خود را حاکم روشنفکر بداند. حال فرض کنیم که مشاوران می‌توانند فیلسوف باشند ولی اربابان آن‌ها چه‌بسا قابلیت روشنفکر شدن را نداشته باشند.

به همین علت من از دانشمندانی که به عنوان مشاور کمر به خدمت صاحبان قدرت بسته‌اند، در حیرتم. آنان آن‌چنان احساس وفاداری می‌کنند که نه بی‌کفایتی و نه قشری بودن حاکم در تصمیم آنان مؤثر است؛ اما به تصور من بهترین نقش برای جامعه‌شناسان، نقش محقق است؛ زیرا تنها از این طریق است که می‌توانند به وظیفه‌ی اصلی خودشان که همان، رواج عقلانیت تنویر افکار عمومی، بسط آگاهی و کمک به استقرار دموکراسی است، عمل کنند. (تکرار ارجاع؛ ۲۰۷-۱۹۰)

### ج. نقدهای می‌های لو مارکوویک به جامعه‌شناسی

می‌های لو مارکوویک<sup>۱</sup> فیلسوف اجتماعی و دیالکتیک‌گرای یوگسلاوی بود که با فراگیری درس‌های نظری مکتب انتقادی، به‌ویژه دیدگاه‌های هورک هایمر و آشنا شدن با نظریه‌ی کنش متقابل نمادی به چهره‌ی آشنایی برای کارگران یوگسلاوی تبدیل شد؛ اما سرانجام با تغییر رویه‌ی دولت یوگسلاوی به تدریج طرفداران نظریه کنش متقابل‌گرایی در آن کشور، مورد تعقیب قرار گرفتند و تعداد هشت نفره‌ای از اساتید نقاد را از دانشگاه اخراج کردند. در کل مارکوویک بر آن بود که فلسفه‌ی اجتماعی و جامعه‌شناسی انتقادی را برای انسانی کردن مسائل اجتماعی به کار گیرد. درواقع او بر این باور بود که راه‌رهایی از وضع موجود، نقد بنیادها و نهادهای جامعه و نظام حاکمیت است؛ بنابراین کوشید تا مهم‌ترین هدف فلسفه‌ی اجتماعی و جامعه‌شناسی انتقادی را مسئله‌ی نقد قرار دهد. فلذا بر اساس این نظریات بود که نظریه‌ی انتقادی خودش را با طرح چهار نکته، مطرح کرد.

نکته‌ی اول نقد است؛ درواقع نقد مستمر و همیشگی وضع موجود، شامل نقد خویشتن و نقد اجتماعی، مهم‌ترین صورت حرکت اجتماعی را در زندگی اجتماعی تشکیل می‌دهد. نکته‌ی دوم رهایی است، درواقع از مهم‌ترین اهداف نقد، به تعبیر مارکس، تفسیر جهان نیست، بلکه تغییر جامعه است. جامعه‌ای که از بنیان‌های نامردمی و بی‌ارزشی رهاشده و به‌سوی جامعه‌ای آرمانی و انسان‌گرا تغییر می‌کند. نکته‌ی سوم نیت عملی است.

<sup>1</sup> -Mihailo markovic

مارکوویک می‌گوید، مطالعه‌ی محض واقعیت خوب است، اما کافی نیست، زیرا تنها با نیت عمل است که زمینه‌ی تغییر در جامعه فراهم می‌شود؛ اما نکته‌ای که در نیت باید توجه داشت این است که نیت عمل برای چه کاری است. برای خدمت به خلق است و یا برای خدمت به منافع خود. فلذا باید به دنبال نیت عمل برای تغییر جامعه بود تا در پرتو این تغییر زمینه‌ی تحول آن فراهم آید. نکته‌ی چهارم، سوی‌گیری تغییر است. مارکوویک می‌گوید باید سوی‌گیری تغییر در جامعه را به سمت ارزش‌های جامعه‌ی به‌مثابه‌ی مشارکت، دموکراسی و عدم تمرکز در زمینه‌های مختلف سوق داد. (تنبهایی، ۱۳۹۱؛ ۵۱۳-۵۰۰)

### چ. نقدهای زیگموند باومن به جامعه‌شناسی

زیگموند باومن<sup>۱</sup> در ۱۹۲۵ در لهستان به دنیا آمد. او دانش‌آموخته‌ی دانشگاه ورشو بود و در ۱۹۵۵ به انگلستان مهاجرت کرد. در دانشگاه‌های ورشو و تل‌آویو و از ۱۹۷۲ تا بازنشستگی‌اش در ۱۹۹۰ در دانشگاه لیدز در انگلستان تدریس کرد. باومن نظریه‌پرداز اجتماعی است که تاریخ را به سه دوره‌ی پیشامدرن<sup>۲</sup>، مدرن<sup>۳</sup> و پسامدرن<sup>۴</sup> تقسیم می‌کند و ارتباط این دوران را بر مبنای رابطه‌ی میان هنجارهای فرهنگی، دولت و روشنفکران روایت می‌کند.

باومن مشخصه‌ی پیشامدرن را کثرت سنت‌های محلی و اقتدار تمرکززدایی شده معرفی می‌کند. نشان مدرنیته را ظهور دولت متمرکزی می‌داند که برای مشروعیت بخشیدن به اقتدارش و تحمیل هنجارهای فرهنگی استاندارد به فرهنگ‌های محلی به روشنفکران متکی است. در پسا مدرن، از آنجا که مشروعیت بخشی یا تحمیل فرهنگ مشترک را بازار به عهده گرفته است، دیگر دولت نیازی به روشنفکران برای انجام این کارها ندارد. فلذا نقش روشنفکران در پسا مدرن از تحمل فرهنگ مشترک به نفس متواضعانه‌تر، اما بزرگ‌تر

<sup>1</sup> Zigmunt Bauman

<sup>2</sup> Pre-modern

<sup>3</sup> -Modern

<sup>4</sup> -Post modern

تسهیل ارتباط میان اجتماعات مختلف تغییر می‌کند. (سیدمن، ۱۳۹۰؛ ۲۵۱) باومن نقدهای ذیل را به جامعه‌شناسی وارد می‌کند.

۱. جامعه‌شناسی، باید به جامعه‌شناسی پست‌مدرنیته تبدیل شود؛ جامعه‌شناسی باید با فرهنگ نوظهور پست‌مدرن هم‌خوان شود و پیوندهای خود را با مقدمات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مدرنیته قطع کند؛ جامعه‌شناسی باید تبدیل به جامعه‌شناسی پست‌مدرن شود. به‌خصوص، جامعه‌شناسی باید از سایر عناصر فرهنگ پست‌مدرن پیروی کند و خودبسندگی و خوداتکایی تولید و بازتولید را - در نظریه و عمل - بپذیرد. جامعه‌شناسی باید هویت سنتی خود را رها کند که گفتمانی است که با تلاش برای رمزگشایی از این معناها به‌مثابه‌ی محصولات، بازتاب‌ها، جنبه‌ها یا عقلانیت‌های پیکره‌های اجتماعی و پویای آن‌ها مشخص می‌شود. (باومن، ۱۳۸۴؛ ۱۰۰-۷۷)

۲. علوم اجتماعی زاینده‌ی عصر روشنگری نیست. گفته‌اند که علوم اجتماعی که زاده‌ی عصر روشنگری‌اند، نیروهایی بشردوست برای مبارزه علیه تحجر، خشک‌مغزی و آفت قدرت فزاینده‌ی کلیسا و دولت‌اند؛ اما باومن، به‌عکس، استدلال می‌کند که روح واقعی روشنگری حول طلب کنترل و یقین می‌گردد. تفوق روشنگری به معنای پیروزی چیزی است که او آن را «خرد قانون‌گذار» می‌خواند. این نوع از خرد دشمن صورت‌های واقعی فردیت و تکثر و نسبت به ابهام و عدم قطعیت نابرده‌بار است. خرد قانون‌گذار تلاش می‌کند تا جهان را بر اساس اصول، قوانین، قواعد و هنجارهای عام بسازند. (سیدمن، ۱۳۹۰؛ ۲۵۴)

۳. تغییر در شکل‌بندی گفتمانی جامعه‌شناسی؛ روایت جامعه‌شناسی از همان آغاز تک‌گویانه بود؛ این روایت جمعیت‌های مورد مطالعه‌ی خود را اشیایی محسوب می‌کرد که به نیروی منظومه‌های عوامل بیرونی خودشان حرکت می‌کنند و دیگری در مقام صاحب آگاهی و شریک گفتگو را یا انکار می‌کرد یا نادیده می‌گرفت. شکل‌بندی گفتمانی جدیدی را - که متعلق به جامعه‌شناسی گفتگویی - چند صدایی - است نه جامعه‌شناسی تک‌گویانه - می‌توان با روحیه‌ی وفاداری و پیوستگی به انسان‌هایی که با واقعیت



گریزناپذیر اتفاقی بودنش و ترس‌های آزادی و مسئولیت انتخاب مواجه‌اند، پاسداری کرد و زنده نگه داشت.

۴. جامعه‌شناس به‌مثابه‌ی روشنفکر جامعه بر این سیاق باومن ویژگی‌های جامعه‌شناسی را برحسب نقش اجتماعی روشنفکران می‌نگرد در عصر نوین، دولت و روشنفکران متحدند و انعکاس فرهنگ روشنفکران، نقشی مشروع به جامعه‌شناسی وامی‌گذارد که هدف آن کشف اصول سازمان و تطور اجتماعی است. روشنفکران با از دست رفتن اقتدار اجتماعی نقش قانون‌گذاری‌شان نقشی تفسیری برمی‌گزینند. هدف آنان بیش‌تر تسهیل ارتباط میان سنت‌ها و اجتماعات گوناگون است تا دیکته کردن معیارها یا قوانین. این نقش تفسیر ارزش اجتماعی جدیدی به روشنفکران می‌بخشد؛ دفاع آنان از پست‌مدرنیته به تمایل آنان به برخورداری از قدرت اجتماعی پیوند خورده است.

۵. مفاهیم در جامعه‌شناسی باید تغییر کنند. باومن پیشنهاد می‌کند که مفاهیم اجتماعیات<sup>۱</sup>، زیست‌بوم، شکل دادن نفس و مونتاژ کردن نفس، باید همان جایگاهی را در نظریه‌ی جامعه‌شناختی پسامدرن داشته باشند که مقولات جامعه، گروه‌هنجاری - مثلاً طبقه یا اجتماع - جامعه‌پذیری و کنترل در سنت نظریه‌ی اجتماعی مدرن دارا بودند. مفهوم پست‌مدرنیته همچون مجموعه‌ای صرفاً متشکل از فقدان‌ها معرفی شد. این مفهوم بر اساس «وجود ندارد»، «حضور ندارد»، «از بین رفته است» و چیزهایی از این قبیل صورت‌بندی و تدوین شد. حالا هر چه زودتر خود را از چنگ این حافظه‌ی تاریخی خلاص کنیم، بهتر است. باومن در ادامه می‌گوید که جامعه‌شناسی باید از جامعه‌شناسی محض به جامعه‌شناسی انتقادی و رهایی‌بخش تغییر یابد. روش پژوهش، پرسش‌های جامعه‌شناسی، گفتمان جامعه‌شناسی و همچنین نقش جامعه‌شناسی باید تغییر کند. (باومن، ۱۳۸۴؛ ۲۵۶-۸۰).

<sup>1</sup> Sociality

### ح. نقدهای فوکو به جامعه‌شناسی

به نظر می‌رسد که فوکو دو نقد اساسی به علوم اجتماعی وارد می‌کند. فوکو در نقد اول می‌گوید که علوم اجتماعی سوژه ساز هستند. از دیدگاه فوکو، علوم اجتماعی انسان را به‌مثابه‌ی سوژه<sup>۱</sup> تلقی می‌کنند و از همین طریق است که هر کدام از علوم انسانی به مطالعه‌ی سوژه‌ی مورد نظر خودش می‌پردازد. در واقع انسان به‌مثابه‌ی سوژه‌ی مدرن موضوع علوم اجتماعی قرار گرفته است. علوم اجتماعی خود به دودسته‌ی علوم اجتماعی ذهن‌گرا و علوم اجتماعی عین‌گرا تقسیم می‌شود.

علوم اجتماعی عین‌گرا هستند که کنشگران را به نحوی غیر نقادانه، صرفاً به‌عنوان فاعل شناخت و یا موضوع شناخت مورد تحلیل خود قرار می‌دهند. در واقع پژوهشگر آن‌چنان ویژگی‌های عینی کنشگر را مورد تحلیل قرار می‌دهد که گویی همین ویژگی‌ها به پژوهشگر این امکان را می‌دهد که با استفاده از آن‌ها واقعیت جاری را در جهان اجتماعی مورد تحلیل قرار دهد. در صورتی که علوم اجتماعی عین‌گرا دچار این مشکل هستند که به معنای کردارهای مورد مطالعه توجه ندارند. در صورتی که پژوهشگر کردارهای مورد مطالعه را چنان فرض می‌گیرد که گویی این کردارها غیر از وجود ظاهری چیز دیگری ندارند. در صورتی که بی‌گمان کردارهای کنشگران ابعاد غیر عینی هم دارند که باید به آن‌ها توجه کرد.

فوکو در نقد دوم خودش می‌گوید که علوم اجتماعی ذهن‌گرا هم برخلاف علوم اجتماعی عین‌گرا، بیشتر معطوف به ابعاد فراعینی هستند؛ یعنی همان‌گونه که علوم اجتماعی عینی نمی‌توانند شرط امکان، مشروعیت و دسترسی خودشان را به موضوعات توضیح دهند. علوم اجتماعی ذهن‌گرا هم نمی‌توانند ابعاد ظاهری کردار را آن‌چنان‌که شایسته است مورد توجه و نقد خودشان قرار دهد؛ زیرا علوم اجتماعی عین‌گرا کردارهایی که موضوع سازی یا عین سازی را ممکن می‌سازد، خارج از حدود تفحص خود فرض می‌کند.

<sup>1</sup>-Subject

همین‌طور علوم اجتماعی ذهن‌گرا نیز ناپایدار و بی‌ثبات هستند؛ بنابراین هرگز به علم نرمال تبدیل نخواهند شد. (دریفوس، ۱۳۸۹؛ ۳۰۸-۳۰۲)

### خ. نقدهای مکتب انتقادی به جامعه‌شناسی

نظریه‌ی انتقادی مکتب فرانکفورت از جمله مهم‌ترین پیشرفت‌ها در مارکسیسم قرن بیستم بوده است. مکتب فرانکفورت به گروهی از فیلسوفان، جامعه‌شناسان و مورخان استثنایی اطلاق می‌شود که حدوداً طی سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۲۰ م تا ۱۹۳۵ م، در موسسه‌ی تحقیقات اجتماعی در فرانکفورت با یکدیگر کار می‌کردند. رهبران فکری اصلی آن تئودور آدرنو، مارکس هورکهایمر و هربرت مارکوزه بودند. آنان که در ۱۹۳۵ م، برای فرار از نازیسم به آمریکا مهاجرت کردند، اما مؤسسه را تحت سرپرستی دانشگاه کلمبیا مجدداً راه‌اندازی کردند. مکتب فرانکفورت نظریه‌ی انتقادی را جایگزین مارکسیسم علمی و علوم اجتماعی ارتدوکسی کرد. نظریه‌ی انتقادی، با اقتباس از علوم اجتماعی، مفهومی تلفیقی<sup>۱</sup> از جامعه به‌مثابه‌ی یک کل اجتماعی در حال تحول تاریخی به وجود آورد. نظریه‌ی انتقادی نه تنها به دنبال فهم جامعه که در پی تغییر آن نیز هست. مکتب فرانکفورت با انکار آرمان‌بی‌طرفی‌آرزشی، موضع‌های عمده‌ی کشمکش و بحران اجتماعی را به‌منظور دفاع از عمل سیاسی، تحلیل کرد.

نظریه‌ی انتقادی می‌خواست نوع جدیدی از مطالعه‌ی اجتماعی باشد. در واقع این نظریه می‌خواست، دل‌مشغولی‌های فلسفه را با کل‌گرایی و تجربه‌گرایی علوم اجتماعی در هم آمیزد. مکتب فرانکفورت نقد درونی را پذیرفت.

نقد درونی تناقضات میان واقعیت و ایده‌آل‌های اجتماعی را به‌منظور برانگیختن آگاهی انتقادی، آشکار می‌کند. به نظر مکتب فرانکفورت، انتقاد اجتماعی به میزانی که ایدئولوژی‌های اجتماعی حاکم را به چالش می‌کشد، نیرویی برای تغییر اجتماعی است. نظریه‌پردازان انتقادی سعی دارند روشن کنند که جامعه برساخته‌ی اجتماع است و

<sup>1</sup> Synthetic

گروه‌های اجتماعی حاکمیتی را آشکار می‌سازند که بتوانند از طریق آن به خواسته‌هایشان دست پیدا کنند. (سیدمن، ۱۳۹۰؛ ۱۶۶-۱۶۳)

#### د. نقدهای پی‌یر بوردیو به جامعه‌شناسی

پی‌یر بوردیو<sup>۱</sup> می‌گوید که جامعه‌شناسی وقتی با موضوعی همچون ذوق و سلیقه مواجه می‌شود، بیش‌ترین شباهت و قرابت را به روانکاوی اجتماعی پیدا می‌کند. ذوق و سلیقه یکی از مهم‌ترین غنائم و اقلامی است که در میدان طبقه‌ی حاکم و میدان تولید فرهنگی، بردهایی بر سر آن درمی‌گیرد. (بوردیو، ۱۳۹۱؛ ۳۵) درواقع جامعه‌شناسی علمی است که در درون خود، درگیر موضوع خود است؛ بنابراین همواره این علم گرفتار پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌هایی بوده است. (بوردیو، ۱۳۸۹؛ ۳۲۰) سپس بوردیو در ادامه می‌گوید که جامعه‌شناس کسی است که به خیابان می‌رود و از اولین کسی که می‌بیند سؤال‌هایی می‌پرسد، بنابراین به حرف‌های او گوش می‌دهد و می‌کوشد تا از او بیاموزد و جامعه و ویژگی‌های آن را بهتر درک کند. بوردیو این نقدها را به جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسان وارد می‌کند.

نقد اول؛ بوردیو می‌گوید که جامعه‌شناس برای گسستن از عقل سلیم با مشکل مضاعفی روبه‌رو است؛ زیرا وی در جامعه زندگی می‌کند. درواقع مشکل جامعه‌شناس این است که در دل جامعه جای دارد. او یکی از اعضای جامعه است و از این‌رو از فشارها و تعینات جامعه در آمان نیست. وی باید بسیار هوشیار باشد تا گفتمان علمی‌اش به پیش‌فرض‌هایی که به‌طور ناآگاهانه به ویژگی‌های موقعیت اجتماعی‌اش بازمی‌گردند، آغشته نشود. «نقد دوم؛ بوردیو می‌گوید که جامعه‌شناسی باید ارتقاء یابد و این امر مستلزم داشتن نوعی جامعه‌شناسی است.» نقد سوم؛ بوردیو می‌گوید که جامعه‌شناسی برخلاف سایر علوم همانند تاریخ، جغرافیا و باستان‌شناسی، این مزیت غم‌انگیز را دارد که دائماً با مسئله‌ی

<sup>1</sup> -Pierre Bourdieu

علمیت خود دست‌به‌گریبان است. علت سخت‌گیری بسیار زیادی که در مورد علمیت جامعه‌شناسی می‌شود این است که جامعه‌شناسی برآشوبنده است.»

نقد چهارم؛ بوردیو می‌گوید جامعه‌شناسی علم مسئله‌سازی است؛ زیرا به مسائلی می‌پردازد که دیگران در آن منافع زیادی دارند. لذا ممکن است مسائلی برای پژوهشگر به وجود بیاورد.

نقد پنجم؛ بوردیو می‌گوید که زبان جامعه‌شناسی باید همانند سایر علوم دقیق و خاص باشد؛ زیرا هر علمی برای پویایی و پیشرفت خودش به مفاهیم تازه و نو نیاز دارد.

نقد ششم؛ بوردیو می‌گوید که علوم اجتماعی باید علیه تمام ایده‌های رایجی که در زبان معمولی جاری است موضع‌گیری کند و اعلام نماید که زبانی پیدا کرده است که پیشاپیش آمادگی دارد تا چیزی کاملاً متفاوتی را بیان کند. شکستن اتوماتیسم زبانی<sup>۱</sup>، به معنای خلق تفاوت‌های مصنوعی برای متمایز کردن سره از ناسره نیست؛ بلکه به معنای گسستن از آن فلسفه‌ی اجتماعی است که در گفتمان خودانگیخته قرار دارد.

نقد هفتم؛ تقابل سنتی میان تکنیک‌های کمی و کیفی است اگر تا دیروز روش‌های کمی مسلط بودند اما امروزه روش‌های کیفی مسلط هستند.

نقد هشتم؛ در جامعه‌شناسی همواره دو رویکرد وجود داشته است؛ رویکرد عین‌گرا و رویکرد ذهن‌گرا. رویکرد عین‌گرا معتقد است، واقعیت‌ها خود سخن می‌گویند و در نتیجه راه را به روی تجربه‌گرایی می‌کشایند. رویکرد ذهن‌گرا که فردیت را برتر از ساختار می‌داند و بر تحلیل سوژه متمرکز است. جامعه‌شناسی در ابتدا رویکرد عینی داشت اما این رویکرد باید به ذهنی تبدیل شود.

نقد هشتم؛ جامعه‌شناسی در حال حاضر، علمی بسیار بلند پروازانه است و شیوه‌های عمل آن بسیار متنوع هستند.

---

<sup>1</sup> -Linguistic automation

نقد نهم؛ جامعه‌شناسی باید از سودای رهبری پرهیز کند. در واقع پوشیدن این ردای جامعه‌شناسی به معنای دعوی یافتن راه‌حلهایی برای مسائل اجتماعی است که ضرورتاً راه‌حلهایی جامعه‌شناختی نیستند.

نقد دهم؛ جامعه‌شناس نباید خود را به‌جای مبارزان سیاسی یا سیاستمداران بگذارد. رسالت سیاسی جامعه‌شناسی از محتوای آن ناشی می‌شود؛ جامعه‌شناسی با رعایت معیارهای کار علمی، نتایج تولید می‌کند که نابرابری‌های اجتماعی را عینیت می‌بخشند و افشایشان می‌کنند. نقد یازدهم؛ جامعه‌شناسی به‌هیچ‌وجه در راستای قدرت نیست. بلکه ضد قدرت است و وظیفه‌ی اصلی‌اش هم تکوین، حفظ و تضمین دموکراسی است. (بونویتز، ۱۳۹۰؛ ۶۵-۳۵).

## نتیجه‌گیری

در این مقاله‌ی کیفی با روش توصیفی مترصد پاسخ به این سؤال هستیم که جامعه‌شناسان چه نقدهایی به جامعه‌شناسی وارد کرده‌اند، که برآیند آن بدین قرار شد؛ به نظر می‌رسد که نقد جامعه‌شناختی در قرن نوزدهم و از درون نقد روان‌شناسی به وجود آمده است؛ بنابراین نه تنها جامعه‌شناسی، بلکه نقد جامعه‌شناختی خود از ملازمان مدرنیته محسوب می‌شود. نقدی که از درون به مسائل خود و از بیرون به مسائل جامعه‌نهی می‌زند. براین اساس بود که جامعه‌شناسی وظیفه‌ی خودش را مطالعه‌ی واقعیت اجتماعی و خدمت به آن از طریق روشنگری تعریف می‌کرد و این مسئله را محور گفت‌وگو خود قرارداد. بر همین اساس است که اکثر جامعه‌شناسان از مارکس تا بوردیو معتقدند جامعه‌شناسی نه تنها یک امر مسئله‌ساز، بلکه یک امر روشنگری و یک امر انقلابی است؛ بنابراین امور مسئله‌ساز و انقلابی همواره پویا هستند و مسائل جدیدی را در جامعه مطرح می‌کنند که نه تنها تمامی ایده‌های موجود در جامعه را به چالش می‌کشد، بلکه چندان با مذاق زمامداران همخوانی ندارد. لذا جامعه‌شناسی یک علم تجدیدنظر است. تجدیدنظر در تمامی ارزش‌ها، عقاید، هنجارها و نمادهای جامعه است. به همین علت جامعه‌شناسی همواره در حال پختگی است و از طریق یک ریکآوری به‌مثابه‌ی تجدیدنظر در خود و جامعه، همواره در حال توسعه خواهد بود؛ اما جامعه‌شناسی از یک سری مسائل نیز رنج می‌برد که باید خود را از این مسائل رها سازد؛ اولین مسئله این است که چرا جامعه‌شناسان بر سر دوراهی ساختار-کنش متوقف شده‌اند؟

به عبارتی آیا دوراهی ساختار-کنش پشت سر گذاشته خواهد شد؟ جامعه‌شناسی باید از رویکرد دوگانه‌گرایی سوژه-اُبژه، ساختار-کنش، ذهن-عین، فرد-جامعه، بدن-روح، امر فیزیکی-امر اجتماعی، طبیعت-انسان، علت-معلول که پارادایم سنت فکری آن را می‌سازد، راهی پیدا کند. مسئله‌ی دوم؛ جامعه‌شناسی باید از حالت غیرتعهدی و کاسب‌کارانه خارج شود و به حالت تنویری و روشنگری تبدیل شود؛ بنابراین از طریق

بینش جامعه‌شناسی است که انسان معاصر امیدوار است که علل حوادث و دگرگونی‌ها را در جامعه و ذهن دریابد تا آن‌ها را حل و فصل کند. مسئله‌ی سوم؛ امروزه مهم‌ترین رسالت سیاسی روشنفکرانه‌ی دانشمندان علوم اجتماعی در این است که علل نگرانی و حالت بی‌تفاوتی و دل‌مردگی عمومی را بررسی و بیان کنند؛ اما جامعه‌شناسی هنوز به مرحله‌ای نرسیده که بتواند زمینه‌ی مساعدی را برای مهندسی اجتماع فراهم کند.

مسئله‌ی چهارم؛ نقش جامعه‌شناسان است. یکی به‌مثابه‌ی حاکم، دیگری به‌مثابه‌ی مشاور حاکم و دیگری به‌مثابه‌ی پژوهشگر است. در بین این نقش‌ها بدترین نقش برای یک دانشمند علوم اجتماعی، این است که مشاور حاکم باشد.

زیرا باعث می‌شود تا اندیشمند علوم اجتماعی صداقت فکری و اخلاقی خودش را مخدوش کند و چه‌بسا حفظ نکند. چه‌بسا این نقش باعث شود تا اندیشمند علوم اجتماعی نتواند آزادانه وظیفه‌ی علمی و عملی خودش را انجام دهد؛ اما بهترین نقش برای جامعه‌شناسان، نقش پژوهشگر است؛ زیرا تنها از این طریق است که می‌توانند به وظیفه‌ی اصلی خودشان که همان، رواج عقلانیت، تنویر افکار عمومی، بسط آگاهی و کمک به استقرار دموکراسی است، عمل کنند.



## منابع

- کوزر، لوئیس آلفرد، (۱۳۸۲)، زندگی و اندیشه‌ی بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
- استونز، راب، (۱۳۷۹)، متفکران بزرگ جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی مهرداد میردامادی، تهران، نشر مرکز.
- ریترز، جورج و دیگران، (۱۳۹۰)، نظریه‌ی جامعه‌شناسی مدرن، ترجمه‌ی خلیل میرزایی و عباس لطفی زاده، تهران، انتشارات جامعه‌شناسان.
- دیلینی، تیم، (۱۳۸۷)، نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی بهرنگ صدیقی و دیگران، تهران، نشر نی.
- باومن، زیگموند، (۱۳۸۸)، اشارات‌های پست‌مدرنیته، ترجمه‌ی حسن چاوشیان، تهران، انتشارات ققنوس.
- هنیش، ناتالی، (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی نوربرت الیاس، ترجمه‌ی عبدالحسین نیک گوهر، تهران، نشر نی.
- سیدمن، استیون، (۱۳۹۰)، کشاکش آراء در جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی هادی جلیلی، تهران، نشر نی.
- میلز، چارلز رایت، (۱۳۸۹)، بینش جامعه‌شناختی، ترجمه‌ی عبدالمعبود انصاری، تهران، نشر شرکت سهامی انتشار.
- دریفوس، هیوبرت، (۱۳۸۹)، میشل فوکو؛ فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه‌ی حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
- تنهایی، حسین ابوالحسن، (۱۳۹۱)، بازشناسی تحلیلی نظریه‌های مدرن جامعه‌شناسی در مدرنیته‌ی در گذار، تهران، نشر علم.
- تنهایی، حسین ابوالحسنی، (۱۳۸۷)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، مشهد، مرنديز.

کهن مویی پور، ژاله، (۱۳۸۹)، نقد جامعه‌شناختی و لوسی ین گولد من، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

بوردیو، پی‌یر، (۱۳۹۱)، تمایز؛ نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی، ترجمه‌ی حسن چاوشیان، تهران، نشر ثالث.

بونویتز، پاتریس، (۱۳۹۰)، درس‌هایی از جامعه‌شناسی پی‌یر بوردیو، ترجمه‌ی جهانگیر جهانگیری و دیگران، تهران نشر آگه.

بوردیو، پی‌یر، (۱۳۸۹)، نظریه‌ی کنش؛ دلایل عملی و انتخاب عقلانی، ترجمه‌ی مرتضی مردیها، تهران، انتشارات نقش و نگار.